

# بررسی تاریخی

## تأثیر علوم عقلی در علم اصول فقه

◆ چکیده:

در این مقاله، تأثیر علوم عقلی (کلام، منطق و فلسفه) را در علم اصول فقه از دیدگاه تاریخی بررسی نموده‌ایم.

تأثیر مسایل کلامی در مسایل اصولی از قرن سوم هجری به بعد در کتب اصولی بویژه در کتب اصولی اهل سنت، به خوبی مشاهده می‌شود. در همین دوران، سید مرتضی و شیخ طوسی برای رهایی علم اصول از مسایل کلامی، تلاش زیادی نمودند.

از نیمه ی دوم قرن پنجم هجری به بعد یعنی از زمان تألیف کتاب "المستصفی"، علم اصول، علاوه بر علم کلام، متأثر از مسایل و اصطلاحات منطقی شد.

از زمان ملاصدرای شیرازی (م ۱۰۵۰ق)، فلسفه وارد علم اصول گردید، بعد از ایشان بزرگانی چون صاحب فصول، محقق انصاری و محقق خراسانی، به تدریج علم اصول را تحت تأثیر مسایل فلسفی قرار دادند. اوج اختلاط علم اصول با فلسفه در کتاب «کفایه الاصول» و «نهایه الدرایه فی شرح الکفایه» به چشم می‌خورد. در دهه های اخیر تأثیر فلسفه در کتب اصولی، کمتر شده و علم اصول فقه، به طور نسبی، از آمیختگی با مسایل فلسفه، رهایی پیدا کرده است.

اگرچه دانشمندانی چون غزالی با فلسفه مخالفت می نمودند اما از زمان صدر المتالین به بعد دیدگاه فقها و اصولیین شیعه نسبت به فلسفه بهتر شد.

کلید واژه ها: اختلاط، تأثیر، علم اصول فقه، علم کلام، منطق و فلسفه، مخالفین فلسفه.

### نگارش:

منصور امیرزاده جیرکلی. عضو هیات علمی واحد تربت حیدریه

نظر به اینکه علم اصول، در آغاز، تحت تأثیر مسایل کلامی قرار گرفت، ابتدا تأثیر علم کلام، سپس تأثیر مسایل منطقی و فلسفی را در علم اصول فقه از دیدگاه تاریخی بررسی نموده و در قسمت پایانی مقاله دیدگاه‌های فقها و اصولیین را در باره فلسفه آورده ایم.

### الف) تاریخ تأثیر مسایل کلامی در علم اصول فقه

#### ۱- تاریخ تأثیر علم کلام در اصول و تخلص تدریجی اصول از کلام

در قرن اول و دوم هجری، اصول فقه با علوم دیگر از جمله کلام، آمیخته نشده بود و «شاید بهترین مصداق برای این دوره، کتاب الرّسالة شافعی (م ۲۰۴ق) است.» (دوانی، ۱۳۶۲، ص ۳۶۲).

همان‌گونه که از فهرست کتاب الرّسالة بر می‌آید، در این کتاب همه مسایل اصولی مطرح نشده ولی چون در آن زمان، نزاع و مبارزه بین اشعریان و معتزلیان وجود نداشت، آمیختگی اصول با کلام به‌طور مشهود به چشم نمی‌خورد.

در طول تاریخ علم اصول، مسایل کلامی در علم اصول رخنه کرد و این کار هم عموماً توسط دانشمندان و متکلمان اهل سنت صورت گرفت. (گرچی، ۱۳۶۱، ص ۲۵).

همان‌طور که در کتب تاریخی آمده است، بحث‌های کلامی در زمان خلفای بنی امیه آغاز شد، اما از قرن سوم هجری به بعد، که نزاع و مبارزه کلامی بین اشاعره و معتزله، به اوج خود رسید، مسایل اصولی با مسایل کلامی آمیخته شد و کتب اصولی که در این دوره، تألیف و تصنیف می‌شد، از استقلال برخوردار نبود بلکه مجموعه‌ای بود از مسایل اصولی، کلامی، ادبی و غیره.

تأثیر مسایل کلامی در اصول، در کتابهایی چون الفصول جصاص رازی (م ۳۷۰ق)، العمد قاضی عبدالجبار معتزلی (م ۴۱۵ق)، المعتمد ابوالحسین بصری (م ۴۳۶ق) و غیره، به خوبی مشاهده می‌شود.

جو حاکم بر فضای علمی آن زمان، جو کلامی و عقیدتی بود و طبیعی است که متکلم بزرگی چون قاضی عبدالجبار در تألیف کتابش «العمد» متأثر از جو حاکم و علم کلام باشد. ابوالحسین بصری که شارح کتاب «العمد» نیز هست، از روش قاضی عبدالجبار انتقاد کرده و طولانی شدن کتاب العمد را به خاطر وجود برخی از مسایل کلامی در آن، یکی از نقض‌های کتاب می‌داند و می‌گوید: بحث درباره اقسام علوم، ضروری، مکتسب، نظر و... شایسته علم اصول نیست. وی در

ادامه، انگیزه تألیف کتاب المعتمد را پیرایش اصول از مسایل کلامی دانسته و خلط مسایل اصولی را با مسایل کلامی جایز نمی‌داند. (بصری، ۱۴۰۳ق، ۳/۱).

سیدمرتضی و شیخ طوسی - که تقریباً از نظر زمانی در عصر این دو دانشمند فوق‌الذکر، زندگی می‌کردند - تلاش زیادی در رهایی علم اصول از علم کلام نمودند ولی به‌طور کامل در این راه موفق نشدند. وجود برخی از مسایل کلامی در کتاب «الذریعة» و «عدة الاصول» - که ربطی به اصول ندارند - مدعای ما را ثابت می‌کند. در این باره در مبحث بعدی، سخن خواهیم گفت.

بعد از شیخ طوسی هم، شاهد زخنه مسایل کلامی در اصول هستیم. وجود مسایلی چون حُسن و قُبْح، وجوب شکر منعم، عصمت انبیا و... در کتبی از قبیل الاحکام ابن حزم (م ۴۵۶ق)، البرهان جوینی (م ۴۷۸ق)، المستصفی غزالی (م ۵۰۵ق)، المحصول فخر رازی (م ۶۰۶ق) و غیره، بیانگر ورود و تأثیر کلام در اصول می‌باشد. البته غزالی، می‌کوشد تا علم اصول را از موضوعات دخیل دیگر علوم از جمله علم کلام، وی در خطبه کتاب المستصفی گوید: برخی از اصولیین، مباحث دیگر علوم را از باب استطراد وارد علم اصول کرده‌اند به‌ویژه متکلمان از اصولیان. (غزالی، ۱۴۱۷ق، ص ۹).

شهید صدر در کتاب «المعالم الجدیدة» پنج مصدر را ذیل عنوان «مصادر الالهام للفکر الاصولی» مطرح کرده و دومین مصدر را «علم کلام» می‌داند. استاد شهید در این بحث، قبول نظریه کلامی «حسن و قبح عقلی» را در حجیت اجماع، مؤثر دانسته و گوید: این نظریه، در عصر شیخ طوسی، مورد اعتماد و استناد بود و با استفاده از این نظریه کلامی، دانشمندان شیعه، حجیت اجماع را اثبات می‌کردند. (صدر، ۱۳۹۵ق، ص ۹۱-۹۲).

از زمان محقق حلی (م ۶۷۶ق) برخی از مسایل کلامی که در اصول رخنه کرده و بعضاً تأثیر گذاشته بود، از اصول فقه خارج شد و علم اصول به تدریج استقلال خود را به دست آورد، ولی هیچگاه اصول فقه از تأثیر مسایل کلامی، منطقی و فلسفی بیرون نرفت. شاطبی (م ۷۹۰ق) ضمن تأکید بر استقلال علم اصول، خروج بسیاری از مسایل کلامی را از کتب اصولی ضروری می‌داند. (شاطبی، بی تا، ۴۳/۱).

اصولیین شیعه و سنی، به‌طور عموم، از اختلاط اصول با کلام، رضایت نداشته بلکه معتقدند که خلط اصول با کلام، اصول فقه را از مسیر اصلی خود - که استنباط احکام شرعی فرعی است - دور می‌سازد.

## ۲- دیدگاه سیدمرتضی و شیخ طوسی درباره اختلاط اصول با کلام

سید مرتضی علم الهدی، صاحب کتاب «الذریعه الی اصول الشریعه» است. کتاب الذریعه از دو جهت حائز اهمیت بسیار است:

۱- کتاب الذریعه، اولین کتاب کامل در اصول فقه شیعه امامیه محسوب می‌گردد. درست است که قبل از سیدمرتضی، دانشمندانی چون شیخ مفید، کتاب یا رساله‌ای در علم اصول تدوین کرده‌اند اما آنها کتاب یا رساله‌ی کامل محسوب نمی‌شوند و طبق نوشته یکی از دانشمندان معاصر (استاد دکتر گرجی):

«تألیف این کتاب را باید مبدأ تاریخ استقلال علم اصول شیعه امامیه دانست» (ر.ک: علم الهدی، ۱۳۶۳، مقدمه مصحح، صفحه بیست و هفت).

۲- همان‌طور که به‌زودی خواهیم گفت، سید در کتاب الذریعه، مسایل اصولی را از مسایل اصول دین، جدا کرده است در حالی که در کتبی که قبل از کتاب الذریعه، تألیف می‌شد، مسایل اصول فقه با مسایل اصول دین، آمیخته بود.

سیدمرتضی از روش برخی از نویسندگان (همچون فاضل‌الجبار معتزلی) در خصوص آمیخته نمودن اصول با کلام، انتقاد کرده و به اجتناب خود از اختلاط مسایل اصولی با مسایل کلامی، تصریح می‌کند. (با اینکه سیدمرتضی، خودش یک «متکلم» بود و در علم کلام هم کتابهایی چون الذخیره و الشافی را نوشت، اما به استقلال علم اصول عقیده داشت و در این زمینه بر دیگر اصولیین شیعه، «فضل تقدم» دارد.) وی در مقدمه کتاب الذریعه گوید:

چنین یافتیم برخی از کسانی که در اصول فقه، کتابی را تألیف کرده‌اند، در بسیاری از موارد مانند معانی، اوضاع و مبانی آن، راه صحیح را پیموده ولی در پاره‌ای موارد از قانون و روش اصول فقه، دور افتاده و در بسیاری موارد هم از آن قانون، تخطی کرده و درباره مسایلی چون تعریف علم و ظن، کیفیت به وجود آمدن علم از راه نظر (ر.ک: علم الهدی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۶۰-۱۶۴) و مسایل دیگری که منحصراً جزء مسایل کلامی است بحث کرده اند درحالی که شایسته بود این مسائل در اصول دین بحث شوند نه در اصول فقه. (همان، ۱۳۶۳، ۲/۱).

سیدمرتضی تصریح می‌کند که مباحث و مسایل کلامی که به قواعد استنباط احکام، مربوط نیست، نباید در اصول فقه مطرح شود. همو می‌نویسد:

« روی سخن در این فن [علم اصول فقه] با کسی است که مسایل کلامی برای او ثابت گردیده و به امور دیگری که مبتنی بر علم کلام است، پرداخته پس چنانچه مخالف ما در اصول فقه، در اصول دین هم با ما مخالف باشد، (یعنی سنی باشد نه شیعه) او را به کتب کلامی حواله می‌دهیم و در یک کتاب بین دو چیز (بین مسایل اصولی و مسایل کلامی) جمع نمی‌کنیم. (همان، ۴/۱).

شیخ طوسی نیز مانند استادش سیدمرتضی، به عدم اختلاط مسایل اصولی با مسایل کلامی، اعتقاد دارد و می‌گوید: شرح مسایل کلامی چون حدوث اجسام، اثبات صانع، علم به صفات الهی، وجوب عدل الهی، اثبات رسالت و تصحیح نبوت، در اصول فقه نیست و مطلوب از این کتاب (عدة الاصول) بیان خصوص مسایل اصول فقه می‌باشد. (شیخ طوسی، ۱۳۶۷، ۷/۱) وی در پایان گوید: «و نحن نبین جميع ذلك في ابوابه على غاية من الاختصار» (همان، ۱۱/۱) و در مواردی که به مسایل کلامی، نیاز پیدا کردیم، در نهایت اختصار آنها را بیان می‌نماییم.

متأسفانه با تمام کوششی که این دو شاگرد برجسته شیخ مفید - که خود از بزرگترین دانشمندان شیعه امامیه هستند - در پرهیز از اختلاط اصول با کلام به کار بردند، اما نتوانستند خود را به‌طور کلی از قید مسایل کلامی برهانند. شاید یکی از علل آن، تأثر سید و شیخ از جو حاکم بر فضای علمی آن زمان بود، چون برای نوشتن کتاب الذریعة و عدة الاصول و رد نظرات علمای اهل سنت، چاره‌ای جز طرح نظرات آنان و در نهایت رد آن نظرات، نداشتند؛ ذکر اسامی فقهای اهل سنت که اکثر آنان معتزلی و از دانشمندان علم کلام هستند مانند جُبَّانِیان، کرخی و غیره، در دو کتاب یادشده، مدعای ما را ثابت می‌کند.

در پایان این قسمت، فهرست برخی از مسایل کلامی را که در دو کتاب الذریعة و عدة الاصول، آمده است، می‌آوریم:

۱- فی صفة العلم الواقع عند الاخبار. (فی ان الاخبار قد يحصل عندها العلم و کیفیة حصولها و اقسام ذلك). (علم الهدی، ۱۳۶۳، ۲/۴۸۴؛ شیخ طوسی، ۱۳۶۷، ۶۹/۱، گفتنی است عبارات داخل پرانتز، عنوان مطلب از کتاب عدة الاصول، می‌باشد).

- ۲- فی هل کان النبیّ متعبداً بشرائع من تقدّمه من الانبیاء(ص)؟ (فی آله هل کان متعبداً بشریعه من کان قبله من الانبیاء(ص) أم لا؟) (علم الهدی، ۱۳۶۳، ۵۹۵/۲؛ شیخ طوسی، ۱۳۶۷، ۵۹۰/۲).
- ۳- فی آله لایجوز ان یفوض الیه تعالی الی النبیّ او العالم أن یحکم فی الشرعیات بما شاء اذا علم أنه لایختار الا الصواب. (علم الهدی، ۱۳۶۳، ۶۵۸/۲).
- ۴- فی ذکر ما یجب معرفته من صفات الله تعالی و صفات النبیّ و صفات الانمّه(ع). (شیخ طوسی، ۱۳۶۷، ۴۲/۱ - باب اول - فصل پنجم).

### ۳- شیوه‌های تألیف کتب اصولی اهل سنت

پس از دوره فقه‌های تابعین (عبدالله بن عمر، سعید بن مسیب، محمد بن مسلم، شریح قاضی، عمر بن عبدالعزیز و...) عصر شکوفایی و پویایی فقه و اصول اهل سنت با ظهور فقه‌های مشهوری چون ائمه اربعه اهل سنت (ابوحنیفه، مالک، شافعی و امام احمد بن حنبل) و اوزاعی و سفیان بن سعید ثوری شروع شد. مجموعه عواملی از جمله ظهور فقه‌های برجسته و شکوفایی در تدوین فقه و اصول، سبب رشد فقه و اصول اهل سنت شده و دو تفکر مهم را در فقه و اصول اهل سنت به وجود آورد و در نتیجه دو طریقه در تألیف کتب اصولی، پدید آمد:

- ۱- طریقه متکلمین؛
- ۲- طریقه فقها. (توحی، ۱۹۷۸، ۷۷/۲ - ۷۸؛ غزالی، ۱۴۱۹، مقدمه؛ هیتو، محمدحسن) ص ۶؛ خضری، ۱۴۱۹، ق، ص ۶-۱۱؛ حکیم، ۱۳۹۰، ص ۸۲ به بعد).

#### الف) طریقه متکلمین

نام دیگر این طریقه، طریقه شافعیه است زیرا شافعی‌ها بیشتر از سایر دانشمندان اهل سنت، بر این اساس، در اصول فقه، دست به تألیف زده‌اند. (ر.ک: خضری، یک، ۱۴۱۹، ص ۹).

مؤسس این مکتب، محمد بن ادریس شافعی (م ۲۰۴ق) است. امام شافعی و برخی دیگر از نویسندگان اهل سنت، چون به روش دانشمندان علم کلام، عمل می‌کردند، «متکلمین» نامیده شده‌اند.

اینان در ادله عقلی و نقلی خوض کرده و در استنباطات فقهی، گرایش عقلی داشتند. مهمترین کتب اصولی اهل سنت، که بر اساس مکتب متکلمین، نوشته شده، عبارتند از:

- ۱- الرّسالة - امام شافعی (م ۲۰۴ق).
  - ۲- التّقریب - قاضی ابوبکر باقلانی (م ۳۱۴ق).
  - ۳- اثبات القیاس - ابوالحسن اشعری (م ۳۲۴ق).
  - ۴- العمد - قاضی عبدالجبار معتزلی (م ۴۱۵ق).
  - ۵- المعتمد - ابوالحسین بصری (م ۴۳۶ق).
  - ۶- العدة فی اصول الفقه - شیخ ابویعلی (م ۴۸۵ق).
  - ۷- البرهان - امام الحرمین جوینی (م ۴۷۸ق).
  - ۸- المستصفی - امام محمد غزالی (م ۵۰۵ق).
  - ۹- المحصول - امام فخر رازی (م ۶۰۶ق).
  - ۱۰- الاحکام فی اصول الاحکام - سیف الدین آمدی (م ۶۳۱ق). (گفتی است فخر رازی و سیف الدین آمدی، کتب اربعه یاد شده را خلاصه نموده و مستقلاً دست به تألیف زده‌اند. و.ک: فتوحی، ۱۹۷۸م، ۷۷/۲).
- شیخ محمد خُصری گوید: کلیّه دانشمندانی که کتاب المحصول و الاحکام را مختصر کرده‌اند، بر طریقه متکلمین، کتابشان را تألیف نموده و فقط به نقل قول پیشینیان اکتفا نکرده، بلکه در برخی اوقات با امام فخر رازی، آمدی و دیگران هم، مخالفت ورزیده‌اند. (خضری، ۱۴۱۹ق، ص ۹-۱۰).
- لازم به ذکر است دو نفر از صاحبان کتب اربعه اهل سنت در اصول، اشعری هستند و دو نفر معتزلی. امام الحرمین جوینی و غزالی، اشعری و قاضی عبدالجبار و ابوالحسین بصری، معتزلی می‌باشند.
- النهاية همان‌طور که ملاحظه می‌شود، «کتب اربعه» اهل سنت در علم اصول، براساس "مکتب متکلمین" نوشته شده است.

### (ب) طریقه فقها:

برخلاف مکتب متکلمین، توجه ویژه فقهای این مکتب به فقه، موجب ارتباط شدید بین اصول فقه و فقه در این مکتب شده است. این طریقه، طریقه مذهب حنفیه است که بر وفق فتاوی علمای حنفی، به تأسیس قواعد اصولی می‌پردازند.

مهمترین کتب اصولی که براساس مکتب فقها، تألیف شده، بدین قرار است:

۱- مأخذ الشرائع - ابومنصور ماتریدی (م ۳۳۰ق).

۲- اصول - ابوالحسن عبیدالله کرخی (م ۳۴۰ق). (انصارصولی ابوالحسن کرخی، نام خاصی ندارد. از آن به عنوان «اصول» یا «رساله فی الاصول» یاد گردیده، این رساله، ضمن کتاب تأسیس النظر دبوسی، چاپ شده است. (ر.ک: البان سرکیس یوسف، ۱۴۱۰ق، ۱۵۵۱/۲).

۳- الفصول فی الاصول - جصاص رازی (م ۳۷۰ق).

۴- تقویم الادله و تأسیس النظر - ابوزید دبوسی (م ۴۳۰ق).

۵- کثر الوصول - بزدوی (م ۴۸۳ق)

۶- اصول السرخسی - شمس الاثمه سرخسی (م ۴۹۰ق)

۷- المنار - حافظ الدین نسفی (م ۷۹۰ق).

برخی از اصولیین اهل سنت، بین دو طریقه متکلمین و فقها جمع کرده‌اند. ابن الساعاتی (م ۶۹۴ق) که از فقهای حنفی بود، کتابی به نام بدیع النظام یا بدیعه تألیف کرده، این کتاب که جامع بین دو کتاب اصول بزدوی و الأحکام آمدی است، جامع دو طریقه می‌باشد. بعد از وی، صدر الشریعه عبیدالله بن مسعود بخاری حنفی (م ۷۴۷ق) کتاب «تنقیح الاصول» و شرح آن به نام «التوضیح» را به هر دو طریقه و روش، نوشته است. همچنین ابن همام حنفی (م ۸۶۱ق) مؤلف کتاب «التحریر» از جمله فقهای است که کتابش را بر اساس هر دو روش، نگاشته است. (ابن خلدون، بی تا، ص ۴۵۶؛ خضری، ۱۴۱۹ق، ص ۹).

در کتاب فلسفه قانونگذاری در اسلام آمده است: کتاب «التحریر» ابن همام حنفی و «مسلم الثبوت» محب‌الله بن عبدالشکور بهاری (م ۱۱۱۹ق)، بر هر دو طریقه یعنی طریقه متکلمین و طریقه فقها نوشته شده است. (محضانی، ۱۳۵۸، ص ۱۲۲ - باب سوم - منابع حقوق اسلامی).

حاجی خلیفه در کشف الظنون درباره کتب تصنیف شده در اصول فقه، اینگونه اظهار نظر

می‌کند:

«... و اکثر التصانیف فی اصول الفقه، لاهل الاعتزال المخالفین لنا فی الاصول و لاهل

الحديث - المخالفین لنا فی الفروع... (حاجی خلیفه، بی تا، ۱۱۰/۱).

آیت الله حکیم در الاصول العامة، منهج بحث در علم اصول را به دو منهج: (۱- منهج الاحناف

؛ ۲- منهج المتکلمین) تقسیم کرده است. ایشان، «اعتبار فروع فقهی» را از ویژگی اصلی منهج احناف،



دانسته و دانشمندانی چون کرخی، جصاص رازی، سرخسی و نسفی را به عنوان بزرگان این منهج (مکتب) دانسته است.

همو تصریح می‌کند که منهج متکلمین، گرایش به استدلال عقلی است و در باره کتب تألیف شده در شیعه گوید: جُلّ کتب شیعه، براساس طریقه متکلمین می‌باشد (حکیم، ۱۳۹۰ق، ص ۸۲-۸۴).

#### ۴- فهرست برخی از مسایل کلامی در علم اصول

برخی از مهمترین موارد تأثیر مسایل کلامی در علم اصول فقه، عبارتند از:

۴-۱- قاعده لطف ← اجماع (اجماع لطفی)، (شیخ طوسی، ۱۴۱۷ق، ۶۳۱/۲؛ شیخ انصاری، ۱۴۱۱ق، ۱۲۷/۱-۱۲۸؛ مشکینی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۴).

۴-۲- کلام نفسی ← تعریف "حکم شرعی" (غزالی، ۱۴۱۷ق، ص ۴۵؛ میرزای قمی، ۱۳۷۸ق، ۵/۱- چاپ سنگی).

۴-۳- حُسن و قُبُح ← بحث «ملازمه» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۰، ص ۱۲۱).

۴-۴- تکلیف (تکلیف ما لا یطاق و...) ← مقدمه واجب (آخوند خراسانی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۵۷).

بحث در باره هر یک از مسایل یاد شده، در حدّ یک مقاله و شاید در حدّ یک رساله ی مستقل باشد.

علاوه بر موارد مذکور، مسایل زیر در طول تاریخ، از علم کلام به علم اصول وارد شده ،اما نوعاً در علم اصول تأثیر نگذاشته یا تأثیر آنها چشمگیر نبوده است:

- وجوب شکر منعم (اختصاص وجوب شکر منعم به پس از ورود شرع یا شمول آن نسبت به قبل از ورود شرع)، (غزالی، ۱۴۱۷ق، ص ۴۹؛ علامه حلی، ۱۴۰۴ق، ص ۸۷).

- تعبد پیامبر به شرایع سالفه، (همان، ص ۱۷۰؛ علم الهدی، ۱۳۶۳/۲، ۵۹۶؛ میرزای قمی، ۱۳۷۸/۱، ۴۹۴؛ خضری بک، ۱۴۱۹ق، ص ۱۶).

حکم اشیا (افعال) بعد از ورود شرع، (ابن حزم، بی تا، ۷/۱؛ غزالی، ۱۴۱۷ق، ص ۵۱؛ علامه حلی، ۱۴۰۴ق، ص ۸۷).

- عصمت انبیا و اختصاص آن به پس از نبوت یا شمول آن نسبت به قبل از نبوت، (علم الهدی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۳۷-۳۴۱؛ علامه حلی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۶۵).

- حدوث اجسام (علم الهدی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۹-۴۳؛ همان، ۱۳۶۳/۲، ۳/۱؛ شیخ طوسی، ۱۳۶۷/۱، ۷/۱).

- احتیاج حادث به محدث (احتیاج معلول به علت). (علم الهدی، ۱۴۱۴ق، ص ۴۳-۴۵؛ همان، ۱۳۶۳، ۲/۱)

امحقق طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۶.

و مسایل دیگر.

### ب) تاریخ تأثیر مسایل منطقی و فلسفی در علم اصول فقه

#### ۱- تاریخ تأثیر منطق و فلسفه در علم اصول

تقریباً تا نیمه اول قرن پنجم، علم اصول به طور مستقیم، تحت تأثیر علم منطق قرار نداشت اما از نیمه دوم قرن پنجم هجری به بعد، یعنی از زمان تألیف کتاب المستصفی، علم اصول با علم منطق، آمیخته شد.

غزالی در المستصفی، آمدی (م ۶۳۱ق) در الاحکام فی اصول الاحکام، ابن حاجب (م ۶۳۶ق) در مختصر المنتهی، صاحب معالم (م ۱۰۱۱ق) در معالم و شیخ بهایی (م ۱۰۳۱ق) در کتاب زبده الاصول، برخی از مسایل منطقی را در "مبادی علم اصول" آورده‌اند و همین امر سبب شد تا علم اصول، علاوه بر علم کلام، متأثر از مسایل و اصطلاحات منطقی نیز باشد.

در اینجا فقط به ذکر مسایل منطقی که در کتاب المستصفی آمده، بسنده می‌کنیم.

امام محمد غزالی (م ۵۰۵ق) قبل از پرداختن به مسایل اصلی علم اصول، (وی، مسایل علم اصول را در چهار قطب تقسیم کرده است: قطب اول: در ثمره؛ قطب دوم: در ادله احکام؛ قطب سوم: در کیفیت استعمار احکام از ثمرات اصول؛ قطب چهارم: در حکم مستمر (مجتهد)) مسایل منطقی زیر را در دو دعامة، به عنوان مبادی علم اصول آورده است:

مطلب هل، مطلب ما، مطلب لم، مطلب ای، ذاتی و عرضی و لازم، حد و رسم، جنس و فصل، برهان، دلالات ثلاثه، مترادف، متباین، متواطی و مشکک، قضایا، اجزا و اقسام قضیه، نقیض، تقسیم ماده برهان (یقینی) به اولیات، مشاهدات، محسوسات، تجربیات، متواترات، وهمیات و مشهورات، استدلال، استقراء، تمثیل، قیاس، برهان لم و ان و غیره. (غزالی، ۱۴۱۷ق، ص ۱۰-۴۵).

بنا به نوشته شهید صدر، از زمان ملاً صدرای شیرازی (م ۱۰۵۰ق)، (ملاً صدرای شیرازی صاحب آثار و تألیفات زیادی از جمله اسفار می‌باشد. نام کامل کتاب بدین صورت است: "الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه". حاج ملاً هادی سبزواری (م ۱۲۸۹ق) صاحب منظومه و شرح

منظومه، از شارحان برجسته حکمت متعالیه است.) مسایل فلسفه وارد علم اصول شد. وی "فلسفه" را به عنوان یکی از مصادر الهمام فکر اصولی می‌داند و به عنوان نمونه گوید: مسأله اصالت وجود و اصالت ماهیت - که از ابتکارات مآصدر است - در مسایل متعدّد اصولی از جمله مسأله اجتماع امر و نهی، مسأله تعلق امر به طبیعت و افراد، تأثیر گذاشته است. (شهید صدر، ۱۳۹۵ق، ص ۹۲).

آقا حسین خوانساری (م ۱۰۹۸ق) کتابی به نام "مشارق الشّمس فی شرح الدّروس" دارد. اگر چه این کتاب، یک کتاب فقهی است ولی چون متضمّن افکار اصولی محقق خوانساری است و به تعبیر شهید صدر، رنگ فلسفی هم به خود گرفته، در آثار اصولی دوره بعد و در تاریخ علم اصول، تأثیر به‌سزایی داشته است (همان، ص ۸۴).

بعد از محقق خوانساری، بزرگانی همچون صاحب قوانین (م ۱۲۳۱ق)، صاحب فصول، شیخ انصاری و دیگران، به تدریج علم اصول را تحت تأثیر مسایل فلسفی در آوردند، به گونه‌ای که فهم و تدریس مطالب این کتب، بدون اطلاع از اصطلاحات علوم عقلی، مشکل است. البته این اختلاط، اگر چه به پیچیدگی و سنگینی مطالب می‌افزاید اما بیانگر جامعیت صاحب قوانین، خصوصاً صاحب فصول، نسبت به علوم عقلی و نقلی است.

اوج اختلاط اصول با فلسفه (و منطق) در کفایة الاصول محقق خراسانی، به چشم می‌خورد. شیخ آقابزرگ تهرانی در کتاب وزین "الذّریعة الی تصانیف الشّیعة" به این اختلاط تصریح می‌کند و گوید: صاحب کفایه بیشتر از پیشینیان از قبیل صاحب قوانین، صاحب فصول و شیخ انصاری، مسایل فلسفی را در علم اصول، داخل کرده است. (شیخ آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳ق، ۱۸۶/۶).

گفتنی است شاگرد برجسته صاحب کفایه، آیت الله کمپانی (م ۱۳۶۱ق) با تألیف کتاب "نهایة الدّرایة فی شرح کفایة"، پیچیدگی و سنگینی کتاب کفایه را بیشتر کرد و اصول را "فلسفی" نمود.

در اینجا ما به شخصیت علمی و اخلاقی بزرگانی چون آیت الله کمپانی، (به لحاظ تسلط وی بر فقه و فلسفه، به ایشان لقب "فیلسوف الفقهاء" و "فقیه الفلاسفه" داده شده است.) احترام می‌گذاریم ولی از یک نکته هم نباید غفلت کنیم که هدف از علم اصول، استنباط احکام شرعی فرعی است نه چیز دیگر. شاید همین شرح‌های فلسفی بر کتب اصولی، باعث شده که برخی از دانشمندان معاصر همچون استاد حکیمی عبارت "تورّم وحشتناک" را برای کتب اصولی به کار

بیرند. (حکیمی، ۱۳۷۳، ص ۲۹۵، زنده یاد) استاد شانه‌چی نیز به تورّم فاحش و توسّع علم اصول بعد از شیخ انصاری و خصوصاً در کتاب *نهایة الدرایة*، تصریح کرده است. ر.ک: مقاله "علم الاصول"، چاپ شده در مقدمه کتاب *اصالة البرائة*، (ص بیست و چهار)، در ضمن ما قبول داریم که آگاهی از مسایل فلسفی و کلامی، دیدو بینش فقیه را گسترش می‌دهد و در استنباط احکام، می‌تواند تأثیر داشته باشد.

شایان ذکر است در کتب متأخرین اهل سنت، مسایل و اصطلاحات فلسفی، به ندرت مشاهده می‌شود شاید یکی از علل آن، مخالفت آنان با فلسفه (گرایش و عینت نشیج به فلسفه و مباحث عقلی، در عصر اخیر هم، بیش از جهان تسنّن است. ر.ک: طباطبایی، بی‌نا، ۱۶/۵-۱۷، مقدمه) و علت دیگر آن عدم ارتباط مسایل فلسفی با استنباط احکام باشد. در مجموع می‌توان گفت کتب اصولی متأخرین اهل سنت از قبیل ارشاد الفحول شوکانی؛ علم اصول الفقه استاد خلاف؛ اصول الفقه استاد خُضری؛ اصول الفقه استاد ابوزهره و غیره، روان‌تر و ساده‌تر از کتب اصولی دانشمندان شیعه در دو قرن اخیر است.

نظریه تطویل کتیب اصولی، و عدم ارتباط برخی از مسایل علوم عقلی با استنباط احکام شرعی فرعی، رفته رفته علم اصول از آمیختگی با مسایل فلسفی به طور نسبی، رهایی پیدا کرده است. مطالعه کتابهایی چون اصول الفقه مرحوم مظفر، اصول الاستنباط مرحوم حیدری و دروس فی علم الاصول شهید صدر مدعای ما را ثابت می‌کند.

## ۲- فهرست برخی از مسایل منطقی و فلسفی در کتب اصولی:

- در این قسمت، فهرست برخی از مسایل علوم عقلی را که در کتاب «کفایه» آمده، ذکر می‌کنیم:
- ۱- عوارض ذاتی ← موضوع علم اصول (آخوند خراسانی، ۱۴۱۶ق، ص ۲۱).
  - ۲- جزئی ذهنی، کلی عقلی ← معانی حرقیه، الفاظ مطلق (همان، ص ۲۵ و ۲۸۳).
  - ۳- بساطت و ترکیب ← مشتق، مجتهد مطلق و متجزی (ملکه) (ایضاً، ص ۵۲۹، ۷۰ و ۵۳۳).
  - ۴- خارج محمول، محمول بالضمیمه ← موضوع علم، مشتق، استصحاب ملکیت، (همان، ص ۲۱، ۷۷ و ۴۵۸).
  - ۵- طلب و اراده، ← اوامر- جهت رابع - اتحاد طلب و اراده. (همان، ص ۸۴).
  - ۶- اعتباری و انتزاعی ← حکم وضعی، حجیت (مشکی، ۱۳۶۷، ص ۸۵ و ۱۲۲؛ مظفر، ۱۳۶۸، ۴۱/۲).

- ۷- اعتبارات ماهیت (لابشرط، بشرط لا، بشرط شیء) ← فرق بین مشتق و مبدأ، الفاظ مطلق، مقدمات حکمت (آخوند خراسانی، ۱۴۱۶ق، ص ۷۴، ۲۸۳ و ۲۸۷).
- ۸- شوق مؤکد مستتبع تحریک عضلات ← امر- طلب و اراده، وجوب تعلیقی (همان، ص ۸۶ و ۱۲۷- وجوب تعلیقی و تجزی).
- ۹- قاعده الواحد (الواحد لا یضدُّ عَنهُ الا الواحد - عدم صدور کثیر از واحد و بالعکس) ← واجب تخیری، تعدد شرط. (همان، ص ۱۷۴ و ۲۳۹).
- ۱۰- حیثیت تعلیقی و تقیدی ← مقدمه واجب. (همان، ص ۱۱۴-۱۶۰).
- ۱۱- شرط متأخر (استحاله تأخر اجزاء از علت) شرط بر سه نوع است: متقدم، مقارن و متأخر ← مقدمه واجب. (همان، ص ۱۱۸).
- ۱۲- قاعده الواجب (الشیء ما لم یجب لم یوجد - عدم وجود شیء، مادامی که واجب نشده است) ← مقدمه حرام (همان، ص ۱۶۰).
- ۱۳- قضیه حقیقه و خارجی ← خطابات شفاهیة، استصحاب شرایع سابقه (همان، ص ۲۶۷ و ۲۷۰).
- ۱۴- توارد دو علت بر معلول واحد (برهان تمنع) ← تعدد شرط. (همان، ص ۲۳۹ به بعد).
- ۱۵- حمل شایع صناعی و حمل اولی ذاتی ← مفهوم حصر، الفاظ مطلق. (همان، ص ۲۴۹-۲۵۰، ۲۸۵).
- ۱۶- ماهیت مبهمه (لا بشرط مَقْسَمی) ← مقدمات حکمت، الفاظ مطلق. (همان، ص ۲۸۳ و ۲۸۷).
- ۱۷- جعل بسیط و مرکب ← قطع، وجوب عمل به قطع. (همان، ص ۲۹۷).
- ۱۸- حرکت قطعی و حرکت توسّطی ← استصحاب زمان و امور تدریجی (همان، ص ۴۴۳-۴۴۴).
- ۱۹- دور و تسلسل ← اجماع، اجتهاد و تقلید. (همان، ص ۳۴۸ و ۵۳۹).
- و مسایل و اصطلاحات دیگر که نیازی به ذکر همه آنها نیست.

به نظر می‌رسد بحثهای زیر که هیچ تأثیری در استنباط احکام ندارد، بهتر است از علم اصول حذف یا لاقلاً تلخیص شود:

- ۱- شرط متأخر (استحاله تأخر اجزای علت از معلول)؛ ۲- موضوع علم؛ ۳- طلب و اراده؛ ۴- مشتق، بسیط است یا مرکب؟؛ ۵- فرق بین ماهیت مهمله و ماهیت لا بشرط مَقْسَمی. (به عنوان نمونه، بحث طلب و اراده را به اجمال ذکر می‌کنیم).

بحث فوق که بک بحث عقلی و فلسفی است در کتب اصولی متأخرین از جمله کفایه الاصول آمده است. صاحب کفایه و به تبع ایشان محقق کمپانی در نهاییه الدرایه، در مبحث اوامر (جهت رابع - طلب و اراده) مطالبی را مطرح کرده اند که تنها تأثیری در استنباط احکام فقهی و حقوقی ندارد بلکه به نظر اینجانب با موازین عقلی و نقلی هم سازگار نیست.

محقق خراسانی معتقد است لفظ طلب به طلب انشایی و لفظ اراده به اراده حقیقی انصراف دارد یعنی از نظر مقام انصراف، به دو مطلب انصراف دارند ولی موضوع له آن دو، متحد است. صاحب کفایه در پایان مبحث طلب و اراده، سعادت و شقاوت را ذاتی دانسته و در تأیید مدعای خویش به برخی از روایات و مسایل عقلی از قبیل «الذاتی لا یعلل» استشهد می نماید اما وقتی نمی تواند سرو ته مطلب را جمع کند، گوید: «قلم اینجا رسید، سریشکت»

الشهاده در بحث امر، دانستن معنای طلب کفایت می کند و طرح مسایل و مباحث عقلی از قبیل «الذاتی لا یعلل» و...، نه تنها ضرورت ندارد بلکه صاحب کفایه را نیز سردر گم می کند.

(علی الظاهر عبارت فوق، مصراع دوم از بیته است که خاقانی در دیوانش آورده و تمام بیت، چنین است:

قصه‌ها می نوشت خاقانی      قلم اینجا رسید و سریشکت

بنا به گفته آیت ا... شیخ راضی نیریزی، آوردن این مصراع در کفایه، هیچ تناسبی نداشته و ذکر آن بی مورد است و بعداً صاحب کفایه در این باره فرموده است:

هم قلم بشکست و هم کاغذ درید چون که مطلب را نشد پیدا کلبه (ذهنی تهرانی، سید محمد جواد، تحریر الفصول، ۱/۵۱۷)

گفتنی است قضایا و مسایل منطقی و فلسفی زیر مورد قبول فقها و اصولیین می باشد چون

بدیهی و عقلائی است:

۱- اصل علیت؛

۲- استحاله دور و تسلسل؛

۳- استحاله اجتماع نقیضین و ضدین.

### ج) دیدگاههای فقها و اصولیین درباره فلسفه

در تاریخ علوم اسلامی، نخستین دسته متشکل که با اصول عقلی و فلسفه، به مبارزه برخاستند، اشعریان بودند البته قبل از اشعریان، اصحاب حدیث - که در اوائل قرن اول پیدا شدند - مانع هر گونه بحثهای عقلی شدند ولی این دسته، دسته ی متشکل و منسجم نبودند. اینان می گفتند باید عقل را از کار انداخت و بر ظواهر قرآن و حدیث، تکیه نمود.

رؤسای اهل حدیث مانند مالک بن انس و احمد بن حنبل، بحث و استدلال را در مسایل

اعتقادی، حرام می شمردند.

مخالفت اهل دین با فلسفه، بیشتر در موضوع الهیات، خاصه الهیات ارسطو بود، زیرا بسیاری از مسایل آن نزد اهل سنت و حدیث، غیر قابل انطباق با اصول دین اسلام، قرآن و حدیث شمرده شد. (صفا، ۱۳۷۱، ۱/۱۴۰).

متکلمین اسلامی، فلاسفه را متهم می کردند که از فلسفه یونانی، تبعیت می کنند و پای در گل ولای گمراهی نهاده و "قفل اسطوره ارسطو" را بر "در احسن الملل" زده و "نقش فرسوده افلاطون" را در "طراز بهین خلل"، نهاده اند. عبارات داخل گیومه، در شعر خاقانی (م حدود ۵۸۵) آمده است. قسمتی از شعر خاقانی را به زودی می آوریم.

علامه طباطبایی گوید:

« [در قرن سوم هجری] اکثریت فقها و متکلمین، به فلسفه و سایر علوم عقلیه، - که مهمانان تازه واردی بودند - روی خوش نشان نمی دادند و این مخالفت اگر چه در آغاز کار به واسطه حمایتی که حکومت وقت از این علوم می کرد، تأثیر قابل توجهی نداشت ولی پس از کمی، صفحه برگشت و همراه منع اکید، کتب فلسفی را به دریا ریختند و رسائل "اخوان الصفا"، که تراوش فکری یک عده مؤلفین گمنام است، یادگاری است از آن روز. » (طباطبایی، بی تا، ص ۵۹ - پیش قدمی شیعه در تفکر فلسفی و کلامی در اسلام).

از مخالفین سر سخت فلسفه، حجة الاسلام غزالی (م ۵۰۵ ق) است. وی کتابی به نام "تهافت الفلاسفه" در رد فیلسوفان دارد. به گفته شبلی نعمانی: غزالی، اولین شخصی است که کتابی مستقل به نام "تهافت الفلاسفه"، در رد فلسفه، نوشته است. (شبلی نعمانی، ۱۳۲۸، ۱/۵۱).

غزالی گفته است: در الهیات، همه افکار فلاسفه الهی، بی بنیاد و اشتباه است. وی پس از تکفیر و تحقیر سقراط، افلاطون و ارسطو، تکفیر فارابی و ابوعلی سینا را واجب می شمارد.

غزالی، اغلاط و اشتباهات فلاسفه را در باب الهیات، بیست مسأله دانسته و سه اصل (مسأله) را دلیل کفر و الحاد فلاسفه، شمرده است. آن سه مسأله عبارتند از: انکار معاد جسمانی، علم واجب به کلیات و عدم علم او به جزئیات، اعتقاد به قدم عالم. (ر.ک: غزالی، ۱۳۶۰، ص ۳۰-۳۲؛ همان، ۱۹۹۳، م، ص ۲۱۹-۲۲۰؛ ابن خلدون، بی تا، ص ۱۱۴ به بعد (فی ابطال الفلاسفه)؛ صفا، ۱۳۷۱، ۱۵۰/۱-۱۵۱؛ هانری کورین، ۱۳۷۱، ص ۲۴۷-۲۴۸؛ حنا

نباید پنداشت که غزالی با تألیف "تهافت الفلاسفه" به تفکر عقلی و فلسفی، ضربه زده است، چون پس از غزالی، نه تنها تعلیم فلسفه در ایران، تعطیل نشد بلکه شاید بتوان گفت اعتراضات غزالی به فلسفه، مقدمه بسط تفکر عقلی در عالم اسلامی بود. هانری کورین گوید:

"نباید شعاع دیگران را - که در قرن اخیر ابراز کرده‌اند - تکرار کنیم یعنی تصور کنیم انتقاد غزالی به فلسفه، ضربه‌ای زد که فلسفه در اثر آن ضربه، در مشرق زمین، قد راست نکرد." (هانری کورین، ۱۳۷۱، ص ۲۴۳). وی در جای دیگر گوید: "در حقیقت کتاب تهافت چندان تأثیری بر جای نگذاشت بلکه اثر مهم غزالی، موسوم به احیاء علوم الدین، واجد اهمیت و تأثیر فراوان گردید." (همان، ص ۲۵۰). همه سعی غزالی بر این است تا برای فلاسفه ثابت کند که براهین فلسفی، چیزی را اثبات نمی‌کند اما متأسفانه او خود مجبور شده است این مطلب را با برهان فلسفی، اثبات کند. به عبارت ساده‌تر مخالفان فلسفه نیز به فلسفه نیاز دارند چون آنان آگاهانه یا ناآگاهانه، برای اثبات نظر خود از استدلال‌ات منطقی و فلسفی، استفاده می‌کنند. مولوی نیز در شعر معروف خود، دچار همین لغزش شده است:

پای استدلالیان چوین بُود

پای چوین سخت بی تمکین بُود (مولوی، بی تا، دفتر اول، ص ۱۰۸).

پای استدلالیان، چوین بود (صغری)،

پای چوین، سخت بی تمکین بود (کبری).

پای استدلالیان، سخت بی تمکن است. (نتیجه) پس: استدلال، بی تمکین است و ارزشی ندارد. بعد از غزالی، امام فخر رازی از جمله دانشمندانی است که به قول شبلی نعمانی: شاهکار بزرگ او در کلام، همانا ردّ بر فلسفه است (شبلی نعمانی، ۱۳۲۸، ص ۵۶).

گفتنی است فخر رازی، کلام را به روش فلسفه تدوین نمود و پس از او، کلام با مسایل فلسفی، آمیخته شد.

خاقانی شاعر، ابیاتی دارد دالّ بر تکفیر فلاسفه (برخی، نسبت "کفر" به فلاسفه داده بودند، غزالی از جمله کسانی است که نسبت "کفر" به ابوعلی سینا داده است. گویند: عطار گفته: «کافِ کفر، نزد من لفظ فاء فلسفه، بهتر است! او تفسیح فلسفه (علم تعطیل))». این ابیات، نمونه‌ای از عقاید مردم قرن ششم نسبت به فلسفه و فلاسفه است، وی در قصیده‌ای با مطلع



- "چشم بر پرده آمل منهد" جرم بر کرده آزل منهد"، گوید:  
علم تعطیل مشنود از غیر سر توحید را خلل منهد  
(مراد از علم تعطیل، فلسفه است.)
- ... فلسفه در سخن میا میزید. و آنگهی نام آن جدل منهد  
وَحَلُّ اَکْمَرِهِسْت بر سر راه ای سران، پای در وَحَلِّ، منهد  
(وَحَل یعنی کَلِّ و لای.)
- ... نقد هر فلسفی کم از فلسی است. فلس در کیسه عمل منهد  
مرکب دین که زاده عرب است. داغ یونانش بر کَفَل منهد.  
قفل اسطوره ارسطو را بر در "أَحْسَن المَلَل منهد  
(مراد از احسن الملل، دین اسلام است.)
- نقش فرسوده فلاطون را بر طراز بهین حُلَل منهد  
(خاقانی شروانی، بی تا ص ۱۷۲ - در حکمت و موعظت.)
- گفتنی است ابن رشد (م ۵۹۵ق) (وی در قرطبه یکی از مراکز اندیشه در اندلس به دنیا آمد و در همانجا به خاک سپرده شد.) کتاب "تهافت التّهافت" را در ردّ کتاب "تهافت الفلاسفه" غزالی، نوشته و به تمام بیست ایراد غزالی، پاسخ داده است. ابن رشد کتاب "الکشف عن مناهج الادکة فی عقائد الملة" را در موافقت فلسفه با دین تألیف کرد. هانری کورین معتقد است ابن رشد، در کتاب تهافت التّهافت، پا به پا، متن غزالی را تعقیب نموده، به همان نسبت آن را ردّ کرده و با طنزی دلپذیر، اشاره به آثار وی نموده و تناقض فاحش گفته‌های او را آشکارا نشان داده است. (هانری کورین، ۱۳۷۱، ص ۳۲۲).
- علاوه بر غزالی و فخر رازی، دانشمندان دیگری نیز در ردّ فلسفه، دست به تألیف زده‌اند. کتب زیر در ردّ بر فلسفه و منطق، نوشته شده است:
- مصارع الفلاسفه - شهرستانی (م ۵۴۸ق).؛ نصیحه اهل الایمان فی الرد علی منطق یونان - ابن تیمیه حنبلی (م ۷۲۸ق) (مکتب وهابیان، سخت تحت تأثیر تفکرات ابن تیمیه حنبلی و ابن قیم جوزیه، است).؛ مفتاح دارالسعادة - ابن قیم جوزیه (م ۷۵۱ق) (باوقاترین شاگرد ابن تیمیه)؛ صون المنطق والكلام عن فنی المنطق والكلام - جلال الدین سیوطی (م ۹۱۱ق) و کتب دیگر.

حکیم لاهیجی در شوارق الالهام گوید: امامیه در طول تاریخ، آن طور که دیگران با فلسفه، دشمنی کردند با اساس کار فلسفه و استدلالات منطقی، دشمنی و مخالفت نورزیدند بلکه موافق با استدلالات فلسفی بوده و معتقد بودند که اساس دین اسلام بر عقل و فلسفه است.

از نظر صاحب شوارق، موافقت امامیه با معتزله، در بسیاری از مسایل کلامی، بر همین اساس است که معتزله، "عقل" را ملاک کار خود قرار می دهند (لاهیجی، ۱۴۰۱ق، ۹/۱).

از زمان ملاً صدرای شیرازی (م ۱۰۵۰ق.) به بعد، دیدگاه فقها و اصولیان شیعه نسبت به فلسفه بهتر شد. از زمان صاحب قوانین، صاحب فصول، محقق خراسانی و شارح کتاب وی آیت الله کمپانی صاحب "نهایة الذرایة فی شرح الکفایة" اصول فقه ما، رنگ و صبغه فلسفی به خود گرفت. در مقابل، شاگرد دیگر صاحب کفایه، "میرزای نایینی"، مبنای دیگر داشت و با خلط اصول با کلام و فلسفه، روی خوش نشان نمی داد زیرا معتقد بود که این مسایل، ربطی به استنباط احکام ندارند.

در دهه های اخیر و در شرایطی که برخی در صدد گرفتن فتوای حرمت فلسفه از مرجع تقلید وقت (حضرت آیت الله حاج سید حسین طباطبایی بروجردی (م ۱۳۸۰ق)) بودند (گرچه چنین فتوایی صادر نشد) و خفقان عجیبی که در این زمینه، وجود داشت، دو تن از بزرگان شیعه (امام خمینی و علامه طباطبایی) به تدریس علوم عقلی و فلسفه می پردازند.

کاوش در این مسأله و بررسی علل آن، مجال بیشتر و دیگری را می طلبد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رسال جامع علوم انسانی

#### کتابنامه

۱- آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن بن علی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، (۲۴جلد)، چاپ دوم، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳ق.

۲- ابن حزم ظاهری اندلسی، ابو محمد علی، الاحکام فی اصول الاحکام، (۸جلد)، جلد اول، تحقیق: شاکر، احمد، قاهره، ناشر: زکریا علی یوسف، بی تا.

۳- ابن خلدون مغربی، عبدالرحمن بن محمد، مقدمه، چاپ چهارم، بیروت، دار احیاء التراث

العربی، بی تا.

- ۴- لیان سرکیس یوسف، معجم المطبوعات العربیة، (۲ جلد) جلد دوم، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۱۰ق.
- ۵- بصری، ابولحسن محمد بن علی، المعتمد فی اصول الفقه، (۲ جلد)، چاپ اول، محقق: خلیل المیس، بیروت، دار لکتب العلمیه، ۱۴۰۳ق.
- ۶- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مکتبه‌های حقوقی در حقوق اسلام، چاپ اول، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۰.
- ۷- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون، (۲ جلد)، ناشر: دار احیا التراث العربی، بی تا.
- ۸- حکیم، سید محمد تقی، الاصول العامه للفقه المقارن، چاپ دوم، مؤسسه آل البيت، ۱۳۹۰ ق = ۱۹۷۹ م.
- ۹- حکیمی، محمد رضا، مکتب تفکیک، مرکز بررسی های اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۳ش = ۱۴۱۴ق.
- ۱۰- حنا الفاخوری، خلیل الجبر، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، چاپ سوم، مترجم: آیتی، عبدالمحمد، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷.
- ۱۱- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی نجار، دیوان خاقانی، تصحیح و تعلیق: سجادی، ضیاء الدین، چاپ اول، تهران، انتشارات زوار، بی تا.
- ۱۲- خراسانی، محمد کاظم (معروف به "آخوند خراسانی")، کفایه الاصول، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ق.
- ۱۳- خضری بک، محمد، اصول الفقه، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۹ق = ۱۹۹۸ م.
- ۱۴- دوانی، علی (تهیه، تنظیم، مقدمه و ترجمه) هزاره شیخ طوسی، (۲ جلد در یک مجلد) چاپ دوم، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۲ (مقاله "شیخ طوسی و عده الاصول" از استاد دکتر ابوالقاسم گرجی).
- ۱۵- شاطبی غرناطی مالکی، ابراهیم بن موسی، الموافقات، (۴ جلد)، محقق: دراز، عبدالله، بیروت، دار المعرفه، بی تا.

- ۱۶- شبلی نعمانی، محمد، تاریخ علم کلام، مترجم: فخرداعی گیلانی، سید محمد تقی، تهران، چاپ رنگین، ۱۳۲۸.
- ۱۷- شیخ انصاری، مرتضی، فراند الاصول و هو الرسائل، (۲جلد)، جلد اول، چاپ اول، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۱ق=۱۹۹۱م.
- ۱۸- شیخ طوسی، محمد بن حسن، عده الاصول، (۲جلد)، چاپ اول، تحقیق: انصاری قمی، محمدرضا، قم، ستاره، ۱۴۱۷ق=۱۳۶۷.
- ۱۹- صدر، سید محمد باقر، المعالم الجديدة للاصول، چاپ دوم، تهران، مکتبه النجاشی، ۱۳۹۵ق=۱۹۷۵م.
- ۲۰- صفا، ذبیح الله، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی - تا اواسط قرن پنجم، جلد اول، چاپ چهارم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
- ۲۱- طباطبایی، سید محمد حسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، (۵جلد)، مقدمه و پاورقی به قلم: مطهری، مرتضی، قم، انتشارات صدرا، بی تا.
- ۲۲- \_\_\_\_\_، شیخه در اسلام، بی جا، ۱۳۴۸=۱۳۸۹ق.
- ۲۳- طوسی، خواجه نصیرالدین محمد بن حسن، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، چاپ چهارم، شارح: علامه حلّی، حسن بن یوسف، قم، انتشارات شکوری ۱۳۷۳ ش.
- ۲۴- علامه حلّی، حسن بن یوسف، مبادئ الوصول الی علم اصول، چاپ سوم، تحقیق: یقال، عبدالحسین محمد علی، قم، مرکز النشر-مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
- ۲۵- علم الهدی، علی بن حسین، (معروف به "سید مرتضی")، الذخیره فی علم الکلام، تحقیق: حسینی، سید احمد، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ق.
- ۲۶- \_\_\_\_\_، شرح جمل العلم والعمل، محقق: جعفری مراغی، یعقوب، چاپ اول، دارالاسوة للطباعة والنشر، ۱۴۱۴ق.
- ۲۷- \_\_\_\_\_ الذریعة الی اصول الشریعة (۲جلد)، چاپ دوم، تصحیح: گرجی، ابوالقاسم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳.
- ۲۸- غزالی، ابوحامد محمد، المستصفی فی علم الاصول، تصحیح: عبدالشافی، محمد عبدالسلام، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.

- ۲۹- المنخول من تعليقات الاصول، تحقیق: هیتو، محمد حسن، چاپ سوم، دمشق، دارالفکر، ۱۴۱۹ق=۱۹۹۸م.
- ۳۰- المنقذ من الضلال، (شک و شناخت)، مترجم: آینه نند، صادق، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۰.
- ۳۱- تهافت الفلاسفة، تقدیم، ضبط و تعلیق: رجهای، جیزا، چاپ اول، بیروت، دارالفکر اللبنانی، ۱۹۹۳م.
- ۳۲- فتوحی، صدیق بن حسن، ابجد العلوم، (۳جلد)، جلد دوم، محقق: زکار، عبد الجبار، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۷۸م.
- ۳۳- گرجی، ابوالقاسم، نگاهی به تحول علم اصول، تهران، بنیاد بعثت - واحد تحقیقات اسلامی، ۱۳۶۱.
- ۳۴- لاهیجی، ملّا عبد الرزاق (ملقب به "قیاض")، شوارق الالهام فی شرح تجرید الاعتقاد، (۲جلد)، تهران، مکتبه الفارابی، ۱۴۰۱ق، (چاپ سنگی).
- ۳۵- محمصانی، صبحی، فلسفه قانونگذاری در اسلام، چاپ دوم، ترجمه: گلستانی، اسماعیل، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸.
- ۳۶- مدیر شانه چی، کاظم، "مصاحبه"، مجله اندیشه، حوزه علمیّه مشهد، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۷۰.
- ۳۷- مقاله "علم الاصول" (به عنوان "مقدمه" در کتاب زیر چاپ شده است): (عبداللهی، عبدالکریم، أصالة البرائة، مشهد، انتشارات جعفری، ۱۳۶۹).
- ۳۸- مشکینی، علی، اصطلاحات الاصول، چاپ چهارم، قم، دفتر نشر الهادی، ۱۴۰۹ق=۱۳۶۷.
- ۳۹- مظفر، محمد رضا، اصول الفقه (۲جلد)، چاپ سوم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸.
- ۴۰- مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، (از روی چاپ: نیکسون) تهران، نشر طلوع، بی تا.
- ۴۱- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، القوانين المحکمة، جلد اول، تهران، المکتبه العلمیة الاسلامیة، ۱۳۷۸ق (چاپ سنگی).
- ۴۲- هانری، کوربن، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه: مبشری، اسدالله، چاپ چهارم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.